

شهرنوش پارسی‌پور؛ مرگ یک نویسنده و پرسشی که همچنان بی‌پاسخ مانده است

رضا باقری

درگذشت شهرنوش پارسی‌پور، تنها خاموش شدن صدای یکی از مهمترین نویسندگان معاصر ایران نیست؛ بلکه بار دیگر توجه ما را به سرنوشت تلخ بسیاری از نویسندگان و هنرمندان تبعیدی جلب می‌کند؛ انسان‌هایی که وطن را از دست دادند، اما هرگز زبان و خاطره آن را ترک نکردند.

شهرنوش پارسی‌پور با آثاری چون «زنان بدون مردان»، «طوبا و معنای شب»، «عقل آبی»، «سگ و زمستان بلند» و دیگر آثار خود، جایگاهی ماندگار در ادبیات فارسی یافت. او نه تنها نویسنده‌ای نوآور، بلکه زنی بود که بهای استقلال اندیشه خود را با زندان، سانسور، ممنوعیت انتشار و سرانجام تبعید پرداخت.

او در دوران حکومت پهلوی در اعتراض به اعدام خسرو گل‌سرخ و کرامت‌الله دانشیان و بازداشت شماری از نویسندگان، از تلویزیون ملی ایران استعفا داد و خود نیز مدتی زندانی شد. پس از انقلاب، با وجود آنکه وابسته به هیچ سازمان سیاسی نبود، سال‌ها زندان را تجربه کرد و بعدها نیز به دلیل انتشار آثارش بار دیگر تحت فشار قرار گرفت. سرانجام ناچار شد ایران را ترک کند و زندگی خود را در تبعید ادامه دهد.

اما تبعید، تنها دور شدن از یک سرزمین نیست.

رنج تبعیدی را نمی‌توان تنها با فاصله جغرافیایی توضیح داد. برای یک شاعر یا نویسنده، وطن فقط خاک نیست؛ زبان، مخاطب، کوچه‌ها، خاطره‌ها و نفس کشیدن در میان مردمی است که موضوع نوشتن او هستند. نویسنده متعهد، درد جامعه را تنها از خلال خبرها و روایت‌ها نمی‌شناسد؛ او آن را در چهره مردم، در خیابان، در سکوت و فریاد زندگی روزمره لمس می‌کند.

دردی که از نزدیک دیده می‌شود، با دردی که از هزاران کیلومتر دورتر شنیده می‌شود، یکسان نیست. نویسنده تبعیدی ناچار است رنج مردم خود را از فاصله‌ای دور تجربه کند؛ فاصله‌ای که گاه خود به زخمی دائمی تبدیل می‌شود. این همان «درد از دور» است؛ رنجی که شاید کمتر درباره آن سخن گفته شده باشد، اما بسیاری از شاعران و نویسندگان تبعیدی آن را با تمام وجود زیسته‌اند.

در کنار این رنج روانی، واقعیت دیگری نیز وجود دارد که کمتر دیده می‌شود؛ وضعیت اقتصادی نویسندگان تبعیدی. بسیاری از آنان، با وجود ده‌ها کتاب، صدها مقاله، سال‌ها پژوهش و تأثیر عمیق بر فرهنگ و ادبیات فارسی، از راه نوشتن قادر به تأمین زندگی خود نیستند. آثارشان خوانده می‌شود، درباره‌شان سخن گفته می‌شود، اما سهم آنان از این میراث فرهنگی، اغلب تنها رضایت درونی از آفرینش اثر است، نه امنیت اقتصادی.

شهرنوش پارسی‌پور نیز در سال‌های پایانی زندگی با دشواری‌های مالی روبه‌رو بود و برای تأمین بخشی از هزینه‌های زندگی و انتشار آثارش، از مخاطبان خود درخواست حمایت کرد. این واقعیت، بیش از آنکه درباره یک فرد سخن بگوید، پرسشی جدی را پیش روی جامعه فرهنگی ما قرار می‌دهد: چگونه ممکن است نویسنده‌ای که آثارش به چندین زبان ترجمه شده، در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و نامش در تاریخ ادبیات معاصر ثبت شده است، همچنان از ابتدایی‌ترین امنیت معیشتی محروم باشد؟

البته این مشکل تنها به تبعید محدود نیست. بسیاری از نویسندگان مستقل در داخل ایران نیز با سانسور، محدودیت انتشار، تیراژهای اندک و مشکلات اقتصادی روبه‌رو هستند و اگر به ساختارهای رسمی قدرت نزدیک نباشند، اغلب در انزوا می‌مانند.

با این حال، نویسنده تبعیدی با دشواری مضاعفی مواجه است؛ او نه تنها مخاطب طبیعی خود را از دست داده، بلکه معمولاً امکان ادامه حرفه و جایگاه اجتماعی پیشین خود را نیز ندارد و باید زندگی را از نو، در جامعه‌ای با زبان و فرهنگی دیگر، از نقطه‌ای دور آغاز کند.

درگذشت شهرنوش پارسی‌پور، تنها فقدان یک نویسنده نیست؛ هشدار است درباره سرنوشت نسلی از اهل قلم که میان زندان، سانسور، مهاجرت و تنهایی، زیستند و با وجود همه این رنج‌ها، دست از نوشتن برنداشتند.

شاید بهترین بزرگداشت شهرنوش پارسی‌پور، تنها ستایش آثار او نباشد؛ بلکه اندیشیدن به این پرسش باشد که جامعه فارسی‌زبان تا چه اندازه توانسته است از نویسندگان مستقل خود، چه در داخل کشور و چه در تبعید، حمایت کند. زیرا جامعه‌ای که نویسندگان را تنها بگذارد، دیر یا زود بخشی از حافظه، وجدان و آینده فرهنگی خود را نیز از دست خواهد داد. یاد شهرنوش پارسی‌پور، نه تنها در صفحات کتاب‌هایش، بلکه در حافظه ادبیات معاصر ایران زنده خواهد ماند.

او از ما بود؛

که رفت، در هیچ.

فریاد بود

از گلوئ سکوت،

لبخندی، در دهان غم،

دونده‌ای، با پاهای در بند،

و آوازی، از داستان ما.

شعری بود، زیبا

چون پرستوهای مهاجر،

شاخه‌ای پُرگل

از درخت انار،

ستاره‌ای بی‌صبح

که توفان داشت

در دلِ پُرشور خود
فریادی بود نانوشته
در تنهاییِ یک رؤیا.

همسپاق ما بود،
آرام می‌رزמיד؛
برای عشقِ مسروقه،
برای میراث‌هایی
از مروت.

نشسته بود
بر داریستی سوخته،
فراتر از قدرت،
والا تر از ابدیت؛
عاشقی
در کنار من و تو.
رضا باقری